

هو العليم

## تعريف عامّ (۲)

و بررسی نظر آخوند خراسانی و محقق اصفهانی در

کیفیت دلالت الفاظ عامّ

سلسله دروس خارج اصول فقه - باب عامّ و خاصّ

- جلسه سی و نهم

استاد

آیة الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

## وضوح معنای عرفی عامّ

بحث در تعریف عامّ بود. عرض شد که برای عامّ، تعریفی که جامع افراد و مانع اغیار باشد، ذکر نکرده‌اند، ولی از نظر عرفی، خود عامّ معنایش روشن و واضح است. به این دلیل که برای موارد طرد و عکس، به خود این معنای عرفی عامّ استدلال می‌کنند و تا آن معنا روشن نباشد دلیلی نیست بر اینکه بگویند: به این دلیل، این تعریف شما مطّرد یا منعکس نیست.

## تعریف عامّ و اختلاف آن با اطلاق شمولی

**بناءً علی هذا** آن معنایی که برای عامّ می‌توانیم به دست آوریم این است که باید لفظی باشد که بر شمول افراد در تحت حقیقت نوعیّه واحده دلالت کند؛ این معنا، معنای شمول است. و **بهذا یفترق** کما **قيل عن الإطلاق الشمولی**. در مورد اطلاق شمولی، خود دلیل و خود لفظ **بالدلالة الخارجیّة** یا

**بالوضعية** دلالت بر افراد نمی کند. مثلاً در آیه ﴿أَحَلَّ

اللَّهُ آلَ بَنِي ۙعَ وَحَرَّمَ الرَّبَّوَأَ﴾<sup>۱</sup> می گویند که ﴿أَحَلَّ

اللَّهُ آلَ بَنِي ۙعَ﴾ بر جمیع مصادیق بیعی که مورد

معامله طرفین واقع می شود، اطلاق شمولی دارد.

## آیا «ال» از ادات عموم است؟

البته در اینکه آیا «ال» را از ادات عموم بدانیم یا

ندانیم اختلاف است؛ که «ال» جنسی داریم و آیا

جنس، جنس استغراقی است یا جنس در اینجا فقط

دلالت بر طبیعت می کند ولی شمول و عدم شمول

باید از سیاق استفاده شود؟ این بحث‌هایی است که

در مطوّل و... هم مطرح شده است و در سایر موارد

هم بحث کردند.

بعضی‌ها هم قائل هستند به اینکه به طور کلی «ال»

فقط بر تعریف، دلالت می کند و دلالت بر جنسیت و

استغراق و أمثال ذلک، دیگر از موارد استعمال و

مصادیق این تعریف است. - اگر بخواهیم وارد این

بحث بشویم از مطلب کنار می‌افتیم - مبنای ما در

اینجا بر این است که «ال» دلالت بر تعریف نمی کند،

---

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲۷۵.

بلکه تعریف، یکی از موارد استعمال «ال» است؛ «ال» جنسی داریم، «ال» عهدی داریم و موارد دیگری مانند «ال» نائبه و أمثال ذلک که بعداً می آید.

در روایت شریفه **«جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ**

**طَهُوراً»**<sup>۱</sup> هم این «الأرض» به عنوان اطلاق

شمولی دلالت بر جمیع اماکن و بقاع ارض می کند.

یا **«خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُوراً»**<sup>۲</sup> این «الماء» در

حدیث نبوی دلالت بر اطلاق شمولی می کند.

فرموده اند که فرق بین اطلاق شمولی و عامّ بدلی،

بالوضع [بودن عام] و [به] مقدّمات حکمت [بودن

اطلاق] است. در مورد عامّ شمولی، خود ادات و

کلمه‌هایی که اختصاص به عامّ دارد، به دلالت

وضعیه، دلالت دارند؛ مانند «كُلٌّ» یا «جمیع» و نکره

در سیاق نفی و أمثال ذلک؛ اینها الفاظ و اداتی هستند

که بالوضع بر جمیع مصادیقشان که در تحت طبیعت

نوعیّه واحده هستند دلالت می کند، ولی در اطلاق

شمولی، خود آن لفظ بالوضع بر جمیع موارد دلالت

نمی کند، بلکه از اینکه شارع این بیع را استثناء نکرده

۱. وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۳۵۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۹.

است و موارد بیع را روشن نکرده و خصوصیات کلام را بیان نکرده و بعضی از مصادیق را تحدید و تعیین نکرده است، استفاده می‌شود که نظر شارع روی یک مصداق خاص نبوده است و جمیع مصادیق بیع در همه ملل و اقوام در نزد شارع مُمضی خواهد بود. از این نقطه نظر این به مقدمات حکمت بر شمول مصادیق بیع دلالت می‌کند در ﴿أَحَلَّ اللَّهُ آلَ بَنِي ʿعَ﴾ و «خَلَقَ اللَّهُ الْمَاءَ طَهُورًا» یا «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهُورًا». این مطلبی است که آنها فرموده‌اند.

## وارد بودن دلیل عام بر مقدمات حکمت

### در صورت تعارض

البته به دنبال این مطلب [لوازمی] هم هست و لذا در صورت تعارض بین عام و اطلاق، عام مُحکّم است و درجایی که دلیل لفظی هست دیگر در آنجا مقدمات حکمت جاری نیست و در آنجا می‌توانیم بگوییم که دلیل لفظی بر مقدمات حکمت ورود دارد، چون مقدمات حکمت در صورت عدم‌البیان است و دلیل لفظی بیان است، بنابراین بر ادله عقلی وارد است.

إن شاء الله بعداً در بحث اطلاق می آوریم که  
گرچه مقدمات حکمت در استفاده اطلاق و در  
تحدید اطلاق شمولی یا اطلاق بدلی - [در هر دو،]  
فرق نمی کند - دخیل هستند، ولی از نقطه نظر دلالت  
لفظ بر آن مصادیق، مانند عامّ به یک نحو و به یک  
میزان است. همان طور که اگر بین دو عامّ، تعارض  
برقرار شد ما باید به مرجّحات عمل کنیم، اگر بین  
یک اطلاق شمولی و یک عامّ هم تعارض برقرار شد  
ما در اینجا کشف می کنیم که اطلاق شمولی در اینجا  
اصلاً وجود خارجی نداشته است. چون اطلاق در  
آن مواردی هست که آن مورد تخصیص نخورد، اگر  
آن مورد بخواهد تخصیص بخورد، در آنجا دیگر  
اطلاقی وجود ندارد، بلکه دلیل ما اهمال و اجمال  
داشته است و ما خیال می کردیم که مطلق بوده است.  
بله، اگر با توجّه به جمیع جوانب و قرائن، باز ما  
استفاده اطلاق شمولی کردیم، در این صورت از نظر  
قوّت و قدرت، مانند عامّ می ماند و ما باید سایر  
مرجّحات را در اینجا رعایت کنیم.

در اینجا فعلاً یک اشاره ای به این مطلب کردیم  
تا در آن بحث مهمّ اطلاق و اجمالی که بعداً در مطلق

و مقید و فرقی با عامّ و خاصّ می‌آید، به عرض می‌رسانیم که در نود درصد از مواردی که آقایان قائل به اطلاق دلیل هستند، ما قائل به اجمال و اهمال و سکوت در آن دلیل هستیم و دلالت اطلاق در آن مواردی است که همچون عامّ، قدرت انطباق بر جمیع مصادیق را داشته باشد. ما فعلاً داریم بیان آقایان را می‌گوییم که نظر آقای خوبی در اینجا بر این است که در مورد اطلاق شمولی، در این صورت عامّ حاکم بر اطلاق شمولی است و تعارضی در بین آنها نیست.<sup>۱</sup>

## نظر مرحوم آخوند در کیفیت دلالت الفاظ

### عامّ

مرحوم آخوند در اینجا یک بیانی دارند و می‌فرمایند: شکی نیست که عامّ دارای اقسامی است، شمولی و بدلی و همان‌طوری که عرض کردیم شمولی هم به استغراقی و مجموعی تقسیم می‌شود. [ایشان می‌فرمایند:] آیا خود عامّ بنفسه دلیل و مبین افرازش به این کیفیت است؟ یعنی آیا ما الفاظی برای

---

<sup>۱</sup>. دراسات فی علم الأصول (شاهرودی)، ج ۲، ص ۲۳۴.

عامّ بدلی یا عامّ استغراقی یا عامّ مجموعی داریم یا اینکه ما از سایر جهات خارجیه استفاده بدلی و... را می‌کنیم؟

من باب مثال در مورد عامّ بدلی در «قَدْ أَيْ مُجْتَهِدٍ تَشَاءُ»، می‌گویند لفظ «أَيْ» دلالت بر عموم بدلی می‌کند و جمع بین دو مجتهد هم عقلاً مستحیل است؛ چون محال است. حالا از دلیل خارج یا دلیل عقلی استفاده عدم امکان اجتماع بین رأی مجتهدین در اینجا می‌شود و عقلاً مستحیل است. بنابراین آیا مانند عامّ بدلی ما برای اقسام عموم، الفاضلی داریم یا اینکه از خارج استفاده می‌شود؟ یعنی خود سیاق کلام، عامّ بدلی را إلقاء و تفهیم می‌کند و یا سیاق کلام، عامّ استغراقی را بیان و تفهیم می‌کند.

ایشان می‌فرمایند که خود تعلق حکم به افراد عامّ و خود کیفیت تعلق حکم، مُحدّد آن عامّ به عنوان بدلیّت یا به عنوان استغراقی یا به عنوان مجموعی است. یعنی خود عامّ فی حدّ نفسه بر جمیع افراد خودش به حدّ سواء و بر جمیع مصادیقی که در تحت آن عامّ واقع شده‌اند، دلالت می‌کند.

بله، وقتی که حکم تعلق می‌گیرد به این عامّ، از



تعلق حکم به عامّ، ما کشف می‌کنیم که آیا جمیع افراد عامّ علی نَسَقٍ واحد، داخل در تحت این عامّ هستند؟ به نحوی که هر کدام از این افراد از تحت این حکم خارج نیستند و برای هر کدام از این افراد امتثالاً و عصیاناً حکم تعلق گرفته است، که می‌شود عامّ استغراقی؟ یا اینکه حکم به مجموع من حیث المجموع تعلق گرفته است؟ به نحوی که در صورت امتثال، به اِتیان به جمیع آن افراد عام، امتثال محقق می‌شود و به خلاف یک فرد، عصیان محقق می‌شود، که به آن می‌گوییم عامّ شمولی؟ یا اینکه یک نفر از نقطه نظر عصیان و از نقطه نظر امتثال، از بقیه کفایت می‌کند؛ به عکس عامّ شمولی، به نحوی که در اطاعت و امتثال یک نفر [کافی است] و در عصیان، خلاف و عدم امتثال جمیع افراد محقق است؛ به عکس عامّ شمولی که در امتثال، امتثال جمیع و در عصیان، مخالفت با فرد واحد انجام می‌گیرد. این از کجا استفاده می‌شود؟ از دلیل خارج است یا از خود لفظ عامّ؟

مرحوم آخوند می‌فرمایند: [این اختلاف انواع]

از باب ترتب خود حکم است، وقتی که حکم مترتب می‌شود انسان استفاده شمول یا استفاده بدلیت می‌کند. حالا از خود شمول هم در تعلق حکم یا استفاده [عام] استغراقی می‌کند یا استفاده [عام] مجموعی می‌کند.<sup>۱</sup>

## اشکال مرحوم محقق کمپانی

مرحوم کمپانی در اینجا یک بیانی دارند؛ می‌فرمایند که چگونه ممکن است که ما از خود حکم که متأخر از موضوع است، تحدید موضوع را استفاده کنیم؟ این طور نمی‌شود. چون همیشه خود حکم بعد از تعلق موضوع، آورده می‌شود. تا موضوعی در خارج نباشد که حکم نیست! تا سری نباشد دیگر در این صورت حکم به تراشیدنی نمی‌آید! پس اول باید یک موضوع در خارج باشد بعد حکم به آن موضوع تعلق بگیرد؛ باید یک مکلفی در خارج باشد بعد [حکمی مانند] **صَلُّوا** تعلق بگیرد؛ باید یک عالمی در خارج باشد بعد [حکمی مانند] **اَکْرِم** تعلق بگیرد. اینکه نمی‌شود اول **اَکْرِم** بیاید بعداً این **اَکْرِم**، موارد

---

۱. کفایة الأصول، ص ۲۱۶.

علما را تعیین کند که چند تا عالم منظور است! این که نمی‌شود؛ باید عالمی در خارج باشد.

همان‌طور که از لحاظ تحقق قضیه طبیعیّه و حقیقیّه در خارج قبلاً باید موضوع آن قضیه در خارج محقق باشد و بعد حکم به آن تعلق بگیرد، همین‌طور در مقام اعتبار و انشاء هم امکان ندارد متکلم و منشی قبل از اینکه حکم را انشاء کند افراد آن موضوع را در نظر نگرفته باشد، این امکان ندارد. یک متکلم و منشی، یا مولا وقتی که می‌خواهد حکمی را انشاء کند، اول باید موضوع را در نظر بگیرد که منظور من از حرمت چیست؟ این حرمت به چه تعلق می‌گیرد؟ آیا حرمتی که الآن می‌خواهم بگویم منظور من این است که به خمر تعلق بگیرد یا به فُقاع؟ به خمر تعلق بگیرد یا به **کلُّ مُسکِرٍ**؟ باید اول جمیع افراد موضوع را در نظر بگیرد، باید خصوصیات آن موضوع را در نظر بگیرد و وقتی که از نظر موضوع، افرادش و شرایطش کاملاً منقح شد، آن موقع حکم را مترتب کند.<sup>۱</sup>

---

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۲، ص ۴۴۴.

و این بحث بسیار مهمی است که در باب براءت و اشتغال خواهیم آورد. إن شاء الله اگر خدا توفیق بدهد در آنجا خواهیم گفت که در وهله اول در باب براءت و اشتغال مولا چه چیزی را در نظر دارد؟ و آیا در آنجا به صرف عدم بیان موضوع ما می‌توانیم بگوییم که اصلاً حکمی نیست؟! و آیا به اجمال در موضوع ما می‌توانیم بگوییم حکمی نیست؟! یا اینکه نه، ممکن است مولا یک موضوع را به نحو مفصل در نظر گرفته باشد و آن موضوع به نحو مجمل به دست ما رسیده است و این اجمال از آن موضوعی که مولا آن را مفصل و مبین در نظر گرفته، رافع تکلیف نیست.

این مطلب آنجا خیلی به درد می‌خورد و خیلی مهم است که ما در هر جا و در هر موطنی همین‌طور مثل آقایان پشت سر هم و به این راحتی نمی‌توانیم قائل به اباحه و براءت و تمسک به قاعده حلّ و... بشویم، بلکه بسیاری از این موارد، موارد اشتغال است.

**بیان صحیح کلام مرحوم آخوند در کیفیت**

**انتزاع انواع عامّ**

روی این حساب، مولا در وهله اول، موضوع و شرایط و حدود آن موضوع را در نظر می گیرد، بعد حکم را می آورد. از این نقطه نظر کلام مرحوم آخوند را باید این طور تقریر کرد: اینکه ایشان فرمودند که خود حکم، مبین افراد موضوع و افراد عام است و حکم، عام را بدلی یا استغراقی و یا مجموعی می کند، باید کلام ایشان به این نحو بیان شود تا یک وقت اشکال وارد نشود که حکم از ناحیه موضوع در مقام تأخر رتبی است؛ چگونه ممکن است شیئی که رتبه متأخر است، رتبه مقدم شود و محدّد موضوع خودش شود؟!

روی این حساب، مولا وقتی که آن موضوع را با تمام جوانب در نظر گرفت، بعد آن حکم را روی آن افراد عام بیان می کند. آن وقت در مقام اثبات و در مقام کشف، ما کشف می کنیم که آیا منظور مولا عام بدلی است یا عام استغراقی است؟ نه اینکه نفس حکم، مبین باشد - در مقام کشفیت و در مقام اثبات - آن وقت ما کشف می کنیم که آیا منظور مولا از اینکه من باب مثال گفته است: «قَدْ أَيْ مُجْتَهِدٍ

تَشَاء» یا «أَكْرِمَ أَيَّ رَجُلٍ» و أمثال ذلک، چه عامی

است؟ آیا در اینجا منظور، عامّ مجموعی است یا عامّ

استغراقی است و یا عامّ بدلی است؟

**دلالت علی السّواء عامّ بر افرادش حتی در عامّ**

**بدلی**

وإلاّ برخلاف نظر ایشان دلالت عامّ بر جمیع

افرادش علی السّواء است؛ حتی در آن موردی که

فرض کنید مولا می گوید: «قَدْ أَيُّ مُجْتَهِدٍ» این

[أیُّ] در اینجا دلالت بر عموم می کند. یعنی

می گوید: تمام افراد عامّ در تحتِ چنبرهٔ دلالت

وضعیّهٔ من وجود دارند؛ تمام مجتهدین مورد نظر

من است. «أیُّ مجتهدٍ»؛ [یعنی] هر کدام را که

می خواهی. این «أیُّ» تا زمانی که لفظی بر آن دلالت

نکند، فرق می کند و ما نمی توانیم آن را داخل در افراد

اطلاق به حساب بیاوریم. صرف اینکه عامّ، عامّ بدلی

است آن را از تحت عموم خارج نمی کند.

بله، حکم را روی یک فرد می برد به نحوی که اگر

امثال شد مانند واجب کفایی، کفایت از بقیّه می کند.

اما نه اینکه از اول، حکم برود روی یک نفر و بقیّه

افراد را شامل نشود؛ نه خیر! حکم می رود روی

جميع ولی اینکه حکم رفته است روی همه، به نحوی است که امثال یکی، کفایت از بقیه می کند.

اگر حکم به وضع واحد و به اراده واحد در مقام تفهیم و در مقام اراده، روی همه افراد نمی رفت چطور امثال یکی، **على البدلیة** کفایت از بقیه می کرد؟! شما که الآن دارید این مورد را امثال می کنید، شک دارید که حکم روی این رفته است یا نرفته است؟ اگر حکم روی این نرفته باشد پس دیگر این امثال، امثال نخواهد بود. اینکه الآن امثال می شود اتیان به یک فرد، و کفایت از بقیه می کند به خاطر این است که اولاً مولا حکم را برده است روی همه، بعد امثال یکی را از بقیه مجزی دانسته است.

من باب مثال در این مدرسه بیست تا شیر آب وجود دارد، یک درخت هم در اینجا وجود دارد. من می گویم: «آقا از یکی از این شیرهایی که در اینجا هست این درخت را آب بده». این یعنی نظر من رفته روی تک تک این بیست شیری که در این مدرسه قرار داده اند. ولی چون منظور که سیرابی درخت

است، توسط استعمال یک شیر تحصیل می‌شود، بنابراین وقتی که تحصیل شد دیگر آن خواستِ مولا تأمین می‌شود و این، عامّ را از عمومیت خودش خارج نکرده است.

لذا اگر از مولا بپرسند که آیا نظر شما روی آن شیر آنجا هست؟ می‌گوید: بله. [دوباره اگر بپرسند که] آیا نظر شما روی آن یکی هم هست؟ می‌گوید: بله. به ارادهٔ واحده و به اطلاق واحده و به وضع واحده، آن لفظ عامّ، علی السّواء بر جمیع افراد دلالت می‌کند، ولی در مقام امتثال، امتثال یکی بدل از بقیّه واقع می‌شود. بنابراین این عموم بدلی، این افراد را از تحت این عموم خارج نمی‌کند و عامّ را از تحت عموم بیرون نمی‌آورد.

## نظر مختار استاد در کیفیت دلالت الفاظ

### عامّ

این کلام مرحوم آخوند و این هم مرحوم کمپانی [که بیان شد] و حقّ در این مطلب، همان طوری است که مرحوم کمپانی فرمودند؛ اینکه لفظ عامّ یک لفظی است که علی السّواء بر جمیع افراد دلالت می‌کند و مولا وقتی که می‌خواهد بر یک موضوعی یک حکم



را اطلاق کند، اولاً و بالذات باید آن موضوع و افراد و حدود و ثغورش را در نظر بیاورد بعد، آن حکم را روی آن [موضوع] بار کند یا به نحو شمولی یا به نحو بدلی؛ شمولی هم یا به نحو استغراقی و یا به نحو مجموعی. بعد، ما در مقام کشف، آن حکم را استفاده می‌کنیم.

### مؤیدی بر کلام مرحوم کمپانی

و یؤیده اینکه مولا وقتی که می‌خواهد آن حکم را بیان کند، با ادات و با الفاظ، آن حکم را بیان می‌کند؛ [مثلاً می‌گوید:] «أَيَّ رَجُلٍ تَشَاءُ قَلْدَهُ» یا «أَيَّ عَالِمٍ رَأَيْتَهُ أَكْرَمَهُ»، یا «أَكْرَمَ كُلِّ عَالِمٍ»، یا «أَطْعِمَ جَمِيعَ الْفُقَرَاءِ». در اینجا این جمیع و این کُلّ و این أَيُّ و أمثال ذلک را آورده است یا الفاظی که دلالت بر شمول می‌کنند مانند عشره و یا قبيله و گروه که اینها به عنوان اسم جمع هستند [را می‌آورد]، اینها همه به این جهت است که در اینجا مولا اولاً در خودش آن حدود و ثغور موضوع را تنقیح کرده و بعد حکم را روی آن بار کرده است.

امکان ندارد قبل از اینکه آن حدود بیان شود، اول

حکم بیاید؛ حکم روی سر چه چیزی بیاید؟! حکم  
برای چه کسی بیاید؟! متعلق حکم چیست؟!  
همان طوری که خود جنسِ موضوع در تعلق حکم  
تقدّم دارد، بیان افراد آن جنس هم در تقدّم آن حکم،  
دخیل هستند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ